

بررسی هستی‌شناسانه روایات حدوث اسماء

حمیدرضا یونسی^۱

عباس همامی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۳/۹ - تاریخ بذریش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

پژوهش حاضر ضمن بیان تعریفی مختصر از اسم و صفت، به بیان وجوده دلالت اسماء و صفات خداوند متعال بطور اجمال در مکاتب مختلف پرداخته و به این مسئله توجه داده است که در کلام مخصوصین علیهم السلام اسماء و صفات خداوند دلالت بر چه چیزی دارند و ضمن دسته‌بندی این روایات، بر قاعده مهم اسم الله غیره تأکید نموده و با استفاده از آن بیان نموده که دلالت اسماء و صفات الله بر غیر خدا است.

کلید واژه‌ها: اسم، صفت، موضوع، دلالت، الله، مخصوصین.

۱. دانشجوی دکتری الهیات و معارف اسلامی گرایش علوم قرآن و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
younesi313@gmail.com

۲. استاد گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (تویینده مستول)؛
info@hemamia.ir

۱- طرح مسئله

مسئله اسماء و صفات خداوند از جمله مباحث مهم و دغدغه اصلی یک حدیث پژوه، مفسر، متکلم، عارف و فیلسوف است که سرفصل‌های متعدد و غامضی را به خود اختصاص داده است، این مسئله در برخی از بخش‌ها آنقدر پیچیده و صعب مستصعب می‌شود که بزرگان علوم دینی و شارحان حدیث و غیره با کرنش و تواضعی بس‌گران از کنار آن می‌گذرند؛ صاحب بحار الانوار در تبیین هشتمنین حدیث باب اسماء خدای تبارک و تعالی و حقیقت آن می‌نویسد: «این حدیث از احادیث مشابه و اسرار غامض است که جز خدا و راسخین در علم تأویل آن ندانند پس بهتر این است که نسبت به تفسیر آن سکوت کنیم و اقرار نماییم که فهم ما عاجز از درک آن است.» (مجلسی، 167/4)

این پژوهش بر آن شده است تا به یکی از مسائل مهم و سخت در باب اسماء و صفات که «چگونگی دلالت اسم یا صفت خداوند متعال بر او» می‌باشد، پیردادز. نکته اساسی آن است که مسئله دلالت اسماء خداوند در کلام معصومین علیهم السلام به گونه‌ای مطرح شده است که اسم الله را غیر او دانسته‌اند و با توجه به دسته‌بندی روایات، بر تأکید آن نیز افزوده می‌شود. حال مسئله اصلی این است که اینکه اسم خدا غیر خداست یعنی چه؟ اندیشمندان پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش داده‌اند که به صورت گذرا اشاره‌ای به آنها خواهد شد، اما کوشش نویسنده‌گان آن است که با غور در کلام معصومین علیهم السلام دریابد که ایشان در این باب چه فرموده‌اند؟

در این پژوهش به دنبال اثبات این مفهوم هستیم که اسماء و صفات خداوند متعال بر غیر از خداوند متعال دلالت دارند و خداوند متعال از هر نوع اسم و صفتی که بر او دلالت کند، منزه است، در واقع اسماء مخلوقات خداوند متعال هستند؛ در نتیجه، خالق، از تمامی صفات خلق منزه است و در بی تثبیت این اعتقاد با تبعی در کلام معصومین علیهم السلام بیان نماییم که این اسماء که مخلوق خداوند هستند چه کسانی می‌باشند.^۱

1. البته درباره اسماء و صفات خداوند متعال، کلام بین اندیشمندان به درازا کشیده است، اما توجه به این مسئله ←

دلالت اسماء و صفات الله در کلام معصومان علیهم السلام

روایات رسیده از معصومان علیهم السلام در باب دلالت اسماء و صفات خداوند را به سه دسته کلی می‌توان تقسیم نمود؛ دسته اول روایاتی است که دلالت بر نفی و انکار هر نوع صفتی از خداوند متعال به طور مطلق می‌کند. دسته دوم روایاتی است که دلالت صفات و اسمای خداوند را به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهد و دسته آخر روایاتی است که صفات را برای حضرت حق اثبات کرده است.

روایات نفی صفات

با بررسی روایات نفی صفات به این نتایج می‌رسیم که بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از خداوند متعال نفی کنیم؛ چراکه هر صفتی دلالت می‌کند که او با موصوف غیریت دارد و هر موصوفی دلالت می‌کند که او با صفت غیریت دارد؛ به عبارتی وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است و حال که صفت و موصوف در ذات خود بینوست و شنویت دارند پس دو امر متباین و متغیر نمی‌توانند از لی باشند.

قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشییه است و این در حالی است که باید خداوند متعال را از دو حد خارج نمود؛ حد تعصیل و حد تشییه؛ در نتیجه نفی تشییه از نتایج نفی صفات است و هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هرچه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد و با توجه به روایاتی که حد را به طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است، روشن می‌شود که وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه و تحدید است؛ از این‌رو باید هر نوع صفتی را از خداوند متعال نفی کرد.

→ که دلالت اسم و صفت بر خداوند متعال، متفاوت از دلالت آن بر دیگر اشیاست و اسماء و صفات خداوند غیر از خود او هستند؛ چون مخلوقی از مخلوقات او هستند، تحقیق چندانی نشده است جز موردي که نویسنده‌گان مقاله یافته‌اند که مربوط به مدخل مبدأ و معاد دانشنامه امام علی(ع) است که نویسنده آن مقاله بیشتر بحث دسته‌بندی روایات معصومین در باب حدوث اسماء در کلام علوی را مورد توجه قرار داده است.

مستندات روایی این سخن به صورت دسته بندی شده و مجررا در جدول شماره (1)

بیان شده است:

جدول 1 (روایات نفی صفات)

ردیف	روایت	توضیحات
1	أَوْلُ الدِّينِ مَغْرِفَتُهُ وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَكَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَكَمَالُ تَوْحِيدِ الْإِخْلَاصِ لَهُ وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ (سیدرضی، خطبه 1)	بالاترین مرتبه اخلاص آن است که صفات را از او نفی کنیم. تعبیر «نفی الصفات عنہ» در ظاهر، هم اطلاق دارد و هم عمومیت؛ زیرا هیچ گونه قیدی که صفت را به فرم خاصی محدود کند، وجود ندارد و به دلیل تعبیر «الصفات» که جمع محلابه الف و لام است، این جمله عمومیت دارد.
2	لَشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصَّفَةِ (همانجا)	هر صفتی دلالت می کند که او با موصوف غیریست دارد و هر موصوفی دلالت می کند که او با صفت غیریست دارد.
3	فَمِنْ وَصْفِ اللَّهِ سِيَاحٌ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَ وَمَنْ تَنَاهَ فَقَدْ جَرَأَهُ وَمَنْ جَزَأَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَهُ (همان)	وصف آوردن برای حق، مستلزم تقارن میان صفت و موصوف است و تقارن، مستلزم دو بودن، و تجزیه و تحدید در حق تعالی است.
4	لَشَهادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ، وَشَهادَةِ الْمَوْصُوفِ أَنَّهُ غَيْرُ الصَّفَةِ وَشَهادَتِهِمَا جَيِّعاً عَلَى أَنْفُسِهِمَا بِالْيَقِنِ الْمُتَنَبِّعِ مِنْهَا الْأَذْلَلُ (صدق، 57)	صفت و موصوف در ذات خود بینویت و ثویت دارند و دو امر متباین و متغیر نمی توانند از لی باشند.
5	وَنِظامٌ تَوْحِيدِهِ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ جَلَّ أَنْ تَحْلَلُ الصَّفَاتُ بِشَهادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَنْ حَانَتْهُ الصَّفَاتُ فَهُوَ مَصْنُوعٌ وَشَهادَةِ الْعُقُولِ أَنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ صَانِعٌ لَيْسَ بِمَصْنُوعٍ بِصُنْعِ اللَّهِ يُسْتَدِلُّ عَلَيْهِ (طبرسی، 200)	قول به وجود صفات برای خداوند، ملازم با مصنوعیت و مستلزم تشبيه است.
6	لَا دِيَانَةَ إِلَّا بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ وَلَا مَعْرِفَةَ إِلَّا بِالْإِخْلَاصِ وَلَا	نفی تشبيه از شایع نفی صفات است.

هر آنچه در خلق وجود دارد در خالق نیست و هر چه در خلق ممکن است، در خالق امتناع دارد.	إِخْلَاصٌ مَعَ التَّشْبِيهِ وَ لَا نَفْيٌ مَعَ إِثْبَاتِ الصَّفَاتِ لِلتَّشْبِيهِ فَكُلُّ مَا فِي الْخَلْقِ لَا يُوجَدُ فِي خَالِقِهِ وَ كُلُّ مَا يُمْكِنُ فِيهِ يَمْتَنِعُ مِنْ صَانِعِهِ (صدقه، 40)	
به قرینه فقره دوم که حد را به طور مطلق از ذات الهی نفی کرده است. روشن می شود که نفی در فقره اول نیز به صفت باز می گردد نه به صفت تثال به عبارتی خداوند صفتی ندارد تا بتوان آن را دریافت نه اینکه خداوند صفت دست نایافتشی ندارد.	فلیست له صفة تثال و لاحد یضرب له الامثال (همانجا، (41) ص	7
وجود هرگونه وصفی درباره خداوند مستلزم احاطه است.	فَلَا دَهْرٌ يُحْلِقُهُ وَ لَا وَصْفٌ يُحْيِطُ بِهِ (همانجا، ص 71)	8
وجود صفت برای خداوند مستلزم تحدید است.	لَا تَصْحِبُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَضْمِنُهُ الْأَمَاكنُ وَ لَا تَأْخُذُ السَّنَاتُ وَ لَا تَتَحُدُ الصَّفَاتُ وَ لَا تُقْيِدُهُ الْأَدْوَاتُ (همانجا، ص 37)	9
ذات الهی از هرگونه صفت امتناع دارد.	الْمُمْتَنِعُ مِنَ الصَّفَاتِ ذَاتُهُ وَ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤُسُهُ وَ مِنَ الْأَوْهَامِ الْإِحْاطَةُ بِهِ (همانجا، ص 69)	10
	اللَّهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (قمی، 147/2)	11
	اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (برقی 1/241)	12
	إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَّفِيعٌ لَا يَقْدِرُ الْبَيْانُ عَلَى صِفَتِهِ وَ لَا يَبْلُغُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ الْأَطْيَفُ الْخَيْرُ وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ وَ لَا أَيْنٌ وَ حَيْثُ وَ كَيْفٌ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيْفَ الْكَيْفِ (کلبینی 1/103)	13
	سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحْدُ وَ لَا يُوصَفُ لَنِسْ كَمِيلِهِ شَاءَ (همانجا، (102/1)	14
	وَعَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ (الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، دعائی 1)	15

همانگونه که در این جدول ملاحظه شد، وجود هر نوع اسم و صفتی برای خداوند متعال از سوی معصومان علیهم السلام نفی شده است. از طرفی هم قرآن کریم فرموده: «وَ إِنَّ الْأَسْمَاءَ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (الاعراف، 180) و اسمائی را برای خداوند متعال بیان

کرده است، پس نمی‌توان این اسماء و صفات را بطور کلی نفی کرد بلکه باید به این نکته توجه داشت که ممکن است این اسماء و صفات که سفارش به خواندن آنها شده است و نتیجه این خواندن نیز شناخت است به مفهوم آن دسته از روایاتی است که دلالت صفات و اسمای خداوند را به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی ارجاع می‌دهد و مؤید این کلام آن دسته از روایاتی که در جدول شماره (2) بیان می‌شود.

دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی

در این دسته از روایات نه تنها صفات الهی چون عزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسته شده، بلکه آنها را مخلوق دانسته است به نوعی که در دعای کمیل، اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شود که آفرینش و اداره عالم تکوین از طریق این حقایق ربوی حاصل می‌شود و کار تا حدی بالا می‌گیرد که اسم الله را غیر الله بیان می‌کند و در واقع این غیر است که اسماء دلالت بر آن داردند نه اینکه این اسماء دلالت بر خداوند متعال داشته باشند؛ چرا که او را از هر نوع صفتی باید نفی کرد. به این روایات در جدول شماره (2) توجه کنید:

جدول 2 (دلالت صفات و اسمای خداوند به حقایقی مستقل و مؤثر در تکوین هستی)

ردیف	روایت	توضیحات
1	<p>فَاسْأَلْكَ بِاسْمِكَ الَّذِي ظَهَرْتُ بِهِ لِخَاصَّةً وَلِيَانكَ فَوَحَّدُوكَ وَعَرَفْتُكَ عَبْدُوكَ بِحَقِيقَتِكَ أَنْ تُعْرِفَنِي نَفْسَكَ لِأُقْرَلَكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ بَكَ وَلَا تَجْعَلْنِي يَا الَّهِي مِمَّنْ يَعْبُدُ إِلَاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى وَالْحَظْنَى بِلِحْظَةٍ مِنْ لَحْظَاتِكَ تَسْوَرْ بِهَا قَلْبِي بِعِرْفِيَّكَ خَاصَّةً (مجلسي، 96/91)</p>	امام در این دعا، اسمی از اسمای الهی را نام برده که خداوند با آن، خود را بر اولیای خویش ظاهر می‌سازد. از اسم الهی به گونه‌ای نام برده که می‌توان جدایی آن را با ذات استفاده کرد.
2	<p>فَالَّذِي أَكْرَبَ اللَّهَ غَيْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَيْرُ أَسْمَائِهِ وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ سِوَاهُ بَهُوَ مَخْلُوقٌ أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ الْعَزَّةُ لِلَّهِ الْعَظِمَةُ لِلَّهِ وَقَالَ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بَهَا وَقَالَ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَالْأَسْمَاءُ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ وَهُوَ التَّوْحِيدُ</p>	نه تنها صفات الهی چون عزت و عظمت و سایر اسمای حسنی، غیر حق تعالی و منسوب به او دانسته شده، بلکه آنها را مخلوق دانسته است.

الْخَالِصُ (صَدُوق، 59)	
در دعای کمیل اسمای الهی به گونه‌ای یاد می‌شود که آفرینش و اداره عالم تکوین از طریق این حقایق رویی حاصل می‌شود.	وَبِظُنْمِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ (مفاتیح الجنان، دعای کمیل و البلد الامین و الدرع الحصین، 188)
أَيْ اسْمُ اللَّهِ تَعَالَى غَيْرُ ذَاتِهِ الَّذِي هُوَ الْمُسَمَّى بِالْاسْمِ (مجذوب تبریزی، 223/2)	اسْمُ اللَّهِ غَيْرُهُ (کلینی، 113/1)
اسم مخلوق است	إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحَرُوفِ غَيْرَ مُصَوَّتٍ وَبِاللَّفْظِ غَيْرَ مُنْطَلِقٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرَ مُجَسَّدٍ وَبِالشَّبَهِ غَيْرَ مَوْصُوفٍ وَبِاللَّوْنِ غَيْرَ مُصْبُوغٍ مَنْفِيٌّ عَنْهُ الْأَقْطَارُ مُبَعَّدٌ عَنْهُ الْحُدُودُ مَحْجُوبٌ عَنْهُ حِسْكُلُ مُتَوَهِّمٌ مُسْتَبِرٌ غَيْرُ مُسْتُورٍ فَجَعَلَهُ كَلِمَةً تَائِمَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَجْزَاءٍ مَعَالِيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخِرِ فَأَظْهَرَ مِنْهَا ثَلَاثَةَ اسْمَاءً لِنَاقَةَ الْخَلْقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ مِنْهَا وَاحِدًا وَهُوَ الْاسْمُ الْمَكْتُونُ الْمَخْرُونُ فَهَذِهِ الْاسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى (همانجا، 112/1)

اما دسته آخر از این روایات به اثبات صفت برای خداوند متعال توجه دارد اما باید به این نکته توجه داشت که حداکثر از این نصوص می‌توان استفاده کرد که از نظر معنایی و معرفتی، خداوند به چنین اسماء و صفاتی خوانده و وصف می‌شود، ولی بر اثبات صفت در خداوند دلالت نمی‌کند از این‌رو به این دسته از روایات پرداخته نمی‌شود؛ زیرا بحث در این مقاله از معنای وجود شناختی است که این اسماء و صفات، حقیقتی در حق تعالی دارند؟ به عبارت دیگر کسی وجود اسماء یا صفات را برای خداوند رد نمی‌کند؛ چرا که نص قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم السلام است.

اسماء و صفات مخلوقات الهی

حال با توجه به مقدمات بیان شده به نظریه خلق اسماء که مورد توجه و باور نویسندگان است ورود پیدا می‌کنیم که طبق احادیث رسیده از مخصوصین علیهم السلام، اسم مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال است¹ و کمالی است از کمالات مخلوق الهی؛ به این تعبیر که خداوند اسمی را خلق نموده و مابقی اسماء نیز همه دایر مدار آن اسم هستند. پس با استناد به این احادیث، تمامی اسماء الهی مخلوق هستند. حال که مخلوق واقع شده‌اند پس غیر از خالق هستند؛ چرا که آفریننده هر چیز از تمام صفات آن چیز بری است.²

در واقع اسمائی که برای خداوند متعال مطرح شده صفاتی است برای یک موصوف و صفت نیز غیر از موصوف است؛ چرا که اگر نام، همان صاحب نام باشد، باید برای هر اسمی از آنها معبدی باشد.³ در واقع این اسماء مخلوق هستند و خداوند کمالی را خلق کرده به نام علم، قدرت، حیات و به تقدیر به موجودات دیگر افاضه کرده⁴ و از این باب

1. عن أبي عبد الله ع قال إنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ اسْمًا بِالْحُرُوفِ غَيْرَ مُنَصَّوَتٍ وَبِالْفَظِ غَيْرَ مُنْطَقٍ وَبِالشَّخْصِ غَيْرَ مُجَسَّدٍ وَبِالشَّبَابِيَّهِ غَيْرَ مُوْسُوفٍ وَبِاللُّوْنِ غَيْرَ مُصْبِغٍ مُنْفَى عَنِ الْأَقْطَارِ مُبَدَّدٌ عَنِ الْحُدُودِ مَعْجُوبٌ عَنِهِ حِسْكُلٌ مَنْتَوْمٌ مُمْسِتَرٌ غَيْرُ مَسْتُورٍ فَعَلَلَهُ كَلِمَةً تَائِتَةً عَلَى أَرْبَعَةِ أَخْرَامِ مَعَا لَيْسَ مِنْهَا وَاحِدٌ قَبْلَ الْآخَرِ فَأَظَاهَرَ مِنْهَا تَلَاثَةَ أَسْمَاءَ لِنَفَقَةِ الْخُلُقِ إِلَيْهَا وَحَجَبَ مِنْهَا وَاجِدًا وَهُوَ الاسمُ الْمُكْتُونُ الْمَخْرُونُ فَهَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي ظَهَرَتْ فَالظَّاهِرُ هُوَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ... (الكافی، 1/112) امام صادق (ع) فرموند: خدای تبارک و تعالی اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد، بلطف ادا نشود تن و کالبد ندارد، بشیشه موصوف نشود، به رنگی آمیخته نیست، ابعاد و اضلاع ندارد، حدود و اطراف از او دور گشته، حس توهمند به او دست نیابد، نهان است بی برده، خدای آن را یک کلمه تمام قرارداد، دارای چهار جزء مقارن که هیچ یک پیش از دیگری نیست، سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند هویدا ساخت و یک اسم آن را نهان داشت و آن همان اسم مکنون و مخزون است، و آن سه اسمی که هویدا گشت ظاهرشان «الله» تبارک و تعالی است... (همانجا، 152).

2. ... يَشَعِيرُهُ الْمُشَاعِرُ غَرِيفٌ أَنْ لَا مَسْعَرَ لَهُ وَبِمُضَادِهِ يَئِنَّ الْأُمُورَ غَرِيفٌ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ...؛ با پدیدآوردن حواس، روشن می‌شود که حواسی ندارد، و با آفرینش اشیاء متضاد، ثابت می‌شود که دارای ضدی نیست، و با هماهنگ کردن اشیاء دانسته می‌شود که همانندی ندارد. (سیدررضی، خطبه 186)

3. ... قَالَ (ابوعبدالله ع) لِلَّهِ تَسْعُهُ وَتَسْعُونَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْاسْمُ هُوَ الْمُسَسَّ لِكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَيْهَا وَلَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يُدْلِلُ عَلَيْهِ يَهْنِهِ الْأَسْمَاءُ وَكُلُّهَا غَيْرُهُ... (الكافی، 1/114) خدا را نو و نه نام است، اگر نام همان صاحب نام باشد باید هر اسمی از آنها معبدی باشد، ولی خدا معنی (و ذات یگانه‌ای است) که همه این اسماء بر او دلالت کند و همه غیر او باشند.

4. اصطفاکم بعلم، و ارتضاکم لغیبه، واختارکم لسره، و اجبکم بقدرته، و اعزکم بهداه، و خصمک بیرهانه، و انجیبکم

است که اسم خداوند متعال غیر از خود است.¹ بلکه غایتی از غایات اوست همچنان امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «وَكُلُّ شَيْءٍ وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَّ اللَّهُ فَأَمَّا مَا عَبَرَتْهُ الْأُلْسُنُ أَوْ عَمِلَتِ الْأَيْدِي فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ غَایةٌ مِنْ غَایاتِهِ وَالْمُعْيَى غَیرُ الْغَايَةِ وَالْغَايَةُ مَوْصُوفَةٌ وَكُلُّ مَوْصُوفٍ مَصْنُوعٌ وَصَانِعُ الْأَشْيَاءِ غَیرُ مَوْصُوفٍ يَحْدُثُ مَسْمَى لَمْ يَتَكَوَّنْ فَيُعْرَفَ كَيْنَوْيَشَهُ بِضُنْعٍ غَیرِهِ...» (کلینی، 113/1) در واقع دلیلی است بر رد نظر اشعاره که اسم را عین مسمی می‌دانند. (فخررازی، 21) این روایت، اسماء و صفات را غایتی از غایات الهی می‌داند نه خود خداوند متعال و بیان می‌دارد که هر موصوفی مصنوع است و صانع اشیاء غیر از موصوف است.

مسئله دیگری که این کلام را قوت می‌بخشد این فرموده امام صادق(ع) است: «فَمَنْ عَبَدَ الْإِلَاسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَلَمْ يَعْبُدْ شَيْئًا وَمَنْ عَبَدَ الْإِلَاسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ أَشْرَكَ وَعَبَدَ أَشْيَئِنْ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِلَاسْمِ فَذَاكَ التَّوْحِيدِ» (کلینی، 114/1) این حدیث به نوعی به بحث خلق بودن اسم تأکید دارد؛ چراکه پرستش معنا بدون اسم را توحید خالص معرفی می‌کند و این مویدی است در تأکید بر اسم الله غیره و الا دلیل نداشت که توحید خالص را به صرف معنا اختصاص دهد و اسم را مجزا کند! از این بیان فهمیده می‌شود که اسم علامت بوده و صاحب علامت با علامت دو چیز است نه یک چیز و طبق سخن امام رضا عليه السلام² دلیل خلق اسم خوانده شدن خداوند و در بی این خوانده شدن رسیدن به شناخت خداوند متعال است پس نباید ساده انگارانه بگوییم که منظور از صاحب علامت، همین علامت است، بلکه معنایی بالاتر در این مسئله نهفته است که به بحث اسم الله غیره ارتباط فراوانی دارد. این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام قابل توجه است که می‌فرماید: «...مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى

لنوره... ارکاناً لتوحیده، ... و اعلاماً لعباده... و ايات الله لدیکم، و عزائمه فیکم، و نوره و برهانه عندکم... و من اعتصم بكم فقد اعتصم بالله... فجعلکم في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه (فرازی از زیارت جامعه کبیره)

1. اسم الله غیره (الکافی، 113/1).

2. وَكَيْنَهُ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَسْمَاءَ لِغَيْرِهِ يَدْعُوهُ بِهَا لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يُدْعُ بِاسْمِهِ لَمْ يُعْرَفْ...»... ولی برای خود نامهایی برگزید تا دیگران او را به آن نام ها بخوانند، زیرا اگر او به نام خود خوانده نمی شد شناخته نمی شد... (الکافی، 153/1)

أَرْزِيَّتِهِ وَبِمَا وَسَمَّهَا بِهِ مِنَ الْجُبْرِ عَلَىٰ قُدْرَتِهِ وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَىٰ دَوَامِهِ...»^۱ صفت ازیت خداوند اینگونه تعریف شده است که چون اشیا همه حادتند پس او ازی است نه اینکه ازیت چیز خاصی باشد که در او وجود دارد. قدرتمند است به این معنا که بقیه عاجزند. دائم است به گواه نابودی پدیده ها. این نکته ظرفی است و بسیار نیاز به دقت دارد. (نک: صدق، الاعتقادات، 14-15)

ملاخلیل قروینی در این باره می نویسد: «مفهوم لفظ الله نشانی است از نشان های او و آن که مقصود است به آن نشان، غیر آن نشان است و آن نشان بیان کرده شده است به کنه و هر بیان کرده شده به کنه، حادث به تدبیر غیر است. و ذاتی که مدبر چیزها است، بیان کرده نمی شود به کنه که معین باشد... و الله تعالی نامیده می شود به نام های خود و او غیر نامها است و نامها غیر است؛ به معنی این که اسمای مختصه و مشترکه، همگی مشتقات و مانند مشتقات اند و مخالف اویند در حقیقت، و حادث اند در اذهان حادثه، پس، از اسمای مشترکه، کسی خیال نکند که میان خالق و مخلوق، چیزی مشترک است» (قروینی، 2/280).

قاعده دیگری که از روایات به دست می آید این که هر اسم و صفتی که بر زمان، مکان، قابلیت، کیفیت، همانندی، تشبیه، اشاره، شناسایی و اتکاء دلالت کند، همه غیر از خداست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «... مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيَخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الِاتِّنِقَالُ...»؛ زمان بر او نمی گزرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجا یابی نسبت به او روا باشد...» (سیدرضی، خطبه 91 از سوی دیگر در روایات آمده است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصِفُ وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ فَلَا يُوصَفُ بِقَدْرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ» (حر عاملی، 1/173). حال اگر این روایت را در کتاب روایت امام رضا علیه السلام که اسم را صفتی برای موصوف نامیدند قرار دهیم، نتیجه هویداست.

وجه دلالت اسماء و صفات خداوند

3. ترجمه: حادث بودن اشیاء، گواه بر ازیت او، و ناتوانی پدیده ها، دلیل قدرت بی مانند او، و نابودی پدیده ها، گواه دائمی بودن اوست.

اگر اسم صفة لموصوف است؛ از سوی دیگر خداوند متعال لایوصف است^۱ پس دلالت اسم بر چیست؟

۱. دلالت اسم بر جزئی از مسمی

۲. دلالت اسم بر تمام مسمی

۳. دلالت اسم بر غیر مسمی

کدام یک از سه حالت فوق درباره اسماء الله قابل تصور است؟ دو فرض نخست درباره خداوند متعال امکان ندارد؛ چراکه در فرض اول بحث ترکیب پیش خواهد آمد که خداوند منزه است از اینکه ترکیب در او راه داشته باشد. در فرض دوم نیز بحث تعدد الله پیش می‌آید؛ زیرا اگر اسم بر تمام مسمی دلالت کند پس باید برای هر اسم از اسماء الله یک خدا فرض شود که این نیز مردود است و تنها فرضی که قابل بحث است، مسئله دلالت اسم خدا بر غیر خداست که در روایات به آن توجه شده است.

دو نکته اینجا قابل بحث است؛ اول آنکه بحث اسم و مسمی درباره غیر خدا بالاخره به یک مصدق خارجی قابل تصور ختم می‌شود. درست است که لفظ آتش عین مسمای خود نیست، اما بالاخره با شنیدن این لفظ، هیئت آتش برای ما آشکار می‌شود، اما درباره خداوند متعال این موضوعیت ندارد؛ چراکه با شنیدن هر اسمی از خدای متعال بخواهیم هیئتی همسو با آن اسم فرض کنیم این توصیف و تشییه^۲ و تحدید^۳ است که طبق فرموده معصوم عليه‌السلام خدای را باید از دو حد خارج کرد؛ حد تعطیل و حد تشییه. پس چه باید کرد؟

اینکه ما اسمی داشته باشیم به نام رحمن، رحیم، قادر، سميع، بصیر یا... بعد بگوییم هیچ تصوری از آن نداشته باشیم و تأکید کنیم که منظور از آن غایتی از غاییات است یا اینکه صفتی است از موصوف و صرفا علامتی است، چه مفهومی دارد؟ خصوصا که طبق روایات باید معنا را

1. قالَ أَبُو عَنْدَ اللَّمَعِ أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرُ مِنْهُ فَقُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ (کلبینی، 118/1).

2. سُلِّمَ أَبُو جَعْفَرُ التَّابَاعِيُّ عَيْوَزُ أَنْ يَقَالَ لَهُ إِنَّهُ شَيْءٌ قَالَ نَعَمْ يُخْرِجُهُ مِنَ الْحَدِيثِ حَدَّ الْعَطْبِيلِ وَحَدَّ التَّشْبِيهِ. (همانجا، 82/1).
2. لَمْ تَبْلُغْهُ الْعُقُولُ يَتَحَدَّدِ فَيَكُونُ مُشَبَّهًا وَلَمْ تَقْعُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ يَتَدَبَّرِ فَيَكُونُ مُمَنَّلا (سیدرضی، خطبه 154).

¹ عبادت کرد اگر ما از مسمی تصویری نداشته باشیم چگونه می‌توانیم مؤمن باشیم؟

جمع بین روایات دسته اول و دوم / اسم الله غيره

با استناد به آنچه از روایات گذشت، این نتایج به دست می‌آید:

² 1. محال بودن معرفت به کنه

³ 2. محال بودن معرفت احاطی

⁴ 3. احتجاب حق تعالی از وهم و عقل

⁵ 4. عدم جواز وصف و تحدید

3. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «منْ عَبَدَ اللَّهَ بِالْوَهْمِ، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى، فَقَدْ كَفَرَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى، فَقَدْ أَشْرَكَ؛ وَمَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى بِلِيَقَاعِ الْأَسْمَاءِ عَلَيْهِ بِصَفَاهَةِ الْأَنْتَيْ وَصَفَتْ بِهَا نَفْسَهُ، فَقَدَ عَلَيْهِ قَلْبَهُ، وَنَطَقَ

بِهِ لِسَانُهُ فِي سِرْ أَمْرِهِ وَعَلَيْتِهِ، فَأُولَئِكَ أَخْسَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقًا». (صافی در شرح کافی، 98/2)

1. فَبَارَكَ اللَّهُ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ بُعْدُ الْهَمَّ وَ لَا يَنْلَاهُ غُصْنُ الْقُنْطَنِ (الکافی، 135/1). غایه کل متعمل فی معرفة الخالق سیحانه الاعتراف بالقصور عن ادراکها (شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد، 20/292). مُمْتَنَعٌ عَنِ الْأَوْهَامِ أَنْ تَكْتَهِهُ وَ عَنِ الْأَفْهَامِ أَنْ تَسْغُرْهُ وَ عَنِ الْأَذْهَانِ أَنْ تُمَلَّهُ فَدِيَسْتَ مِنْ اسْتِيَاطِ الْإِحَاطَةِ بِهِ طَوَامِعُ الْعُقُولِ وَ تَضَيَّعَتْ عَنِ الإِشَارَةِ إِلَيْهِ بِالْأَكْتَابِ بِحَارِ الْعُلُومِ (صدقوق، التوحید، 70).

2. يَعْلَمُ مَا بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِعِلْمٍ (طه، 110): وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ (قره، 255) استثنای موجود نشان می دهد که احاطه به علم رویی پس از آنکه او خود به بندهای از بندگانش اراده فرمود ممکن است. (نک: داشتنامه امام علی علیه السلام، 100-103/2) لا تُذَرِّكُ الْأَبْصَارُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَفْكَارُ وَ لَا تَقْدِرُهُ الْعُقُولُ وَ لَا تَقْعُدُ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ (صدقوق، التوحید، 79)، لا تَقْعُدُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِيقَةٍ وَ لَا تُعْنِدُ الْقُلُوبُ مِنْهُ عَلَى كِيفَيَةٍ وَ لَا تَنْلَهُ الْتَّاجِزَةُ وَ التَّعْيِضُ وَ لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَبْصَارُ وَ الْقُلُوبُ (سیدرضی، خطبه 85).

3. هُوَ السُّتُورُ عَنْ دُرُكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْحَرَّاتِ (صدقوق، التوحید، 89)، احتجبَ عَنِ الْعُقُولِ كَمَا احتجبَ عَنِ الْأَبْصَارِ (حرانی، 245).

4. مَنْ وَصَمَدَ فَقَدْ حَدَّ وَ مَنْ حَدَّ فَقَدْ دَدَهُ (سیدرضی، خطبه 154 و کلینی، 140/1)، الَّذِي سُبِّلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍ وَ لَا بِعُضٍ، بِلْ وَصَفَتْهُ بِأَعْقَالِهِ، وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ (همانجا، 141/1؛ صدقوق، التوحید، 31)، كُلُّ مَا تَصَوَّرَ فَهُوَ بِخَلَافِهِ (طبرسی، 201/1)، لَمْ يَبْلُغْ الْعُقُولُ بِتَحْدِيدِ فَيَكُونُ مُسَبِّبًا وَ لَمْ تَقْعُدْ عَلَيْهِ الْأَوْهَامُ بِتَقْدِيرِ فَيَكُونُ مُمَنَّا (سیدرضی، خطبه 154)، فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصَّفَاتِ ذُوَّهُ الْهَمَّاتِ وَ الْأَدَوَاتِ وَ مَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدَّهُ بِالْفَنَاءِ (سیدرضی، خطبه 181)، فَقَالَ نَعَمْ عَيْرَ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ فَمَا وَقَعَ وَهُمُكُ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ خَلَافُهُ لَا يُشَهِّدُ شَيْءًَ وَ لَا تُذَرِّكُ الْأَوْهَامُ كَيْفَ تُذَرِّكُ الْأَوْهَامَ وَ هُوَ خَلَافُ مَا يُعْقَلُ وَ خَلَافُ مَا يَصْوَرُ فِي الْأَوْهَامِ إِنَّا يُتَوَهَّمُ شَيْءًا غَيْرُ مَعْقُولٍ وَ لَا مَحْدُودٍ. (کلینی، 1407/1 و صدقوق، التوحید، 106).

۵. تباین میان خلق و خالق^۱

همه این موارد نشان از آن دارد که خداوند متعال را به خودش نمی‌توان شناخت، بلکه باید به اسمائش شناخت و اسمائش هم غیر او هستند – هویداست که در بحث اسم الله غیره منظور این نیست که خداوند عین این لفظ (فرض الله) است، چراکه درباره همه اسماء این مصدق دارد، لفظ هیچ اسمی بر عین مسمی دلالت نمی‌کند جز خود اسم بما هو اسم. – دقت در این جمله ضروری است؛ در واقع این دست روایات شناخت خداوند متعال را نفی نمی‌کند، اما تعریفی از این شناخت را مورد توجه دارد که آن بحث مهم و کاربردی اسم الله غیره است. در واقع در شناخت نسبت به این غیر، شناخت خود را نهفته است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «سُئِلَتِ الْأَنْبِيَاءُ عَنْهُ فَلَمْ تَصِفْهُ بِحَدٍ وَ لَا بِنَقْصٍ بِلٌ وَ صَفَّتُهُ بِأَفْعَالِهِ وَ دَلَّتُ عَلَيْهِ بِآيَاتِهِ» (صدقه، 32) هرگاه از انبیاء علیهم السلام درباره خداوند پرسش می‌شد، حق تعالی را به حد و نقص وصف نمی‌کردند؛ بلکه او را با افعالش وصف می‌کردند و آیات الهی و آفریدگان او را بر او دلیل می‌آوردند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا قُلْنَا إِنَّهُ قَوِيٌ لِلْخَلْقِ الْقَوِيِّ وَ كَذَلِكَ قَوْلُنَا الْعَظِيمُ وَ الْكَبِيرُ وَ لَا يُشَبِّهُ بِهِنْهِ الْأَسْمَاءُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى» (مجلسی، 195/3) از آن رو او را قوی می‌خوانیم که خلق قوی را آفرید و از آن رو او را لطیف می‌خوانیم که خلقش لطیف است. به این ترتیب تشییه میان خالق و مخلوق در این اسماء از بین می‌رود؛ زیرا خلق را به دلیل قوت و لطافت در خود آنان و خالق را به دلیل قوت و لطافت در افعال و آثارش قوی و لطیف می‌گویند (جمعی از نویسندها، 121/2).

اگر دلالت اسماء و صفات بر غیر خداوند را پیذیریم و اتفاق نظر کنیم که شناخت او نیز با شناخت نسبت به اسماء و آیات و افعال او مقدور است؛ زیرا در روایاتی که گذشت عنوان شد که اسم، خلق شد برای خواندن خدا و با هدف شناخت او، پس می‌توان این نتیجه را

5. الذى بانَ من الخلقِ فلا شئٌ كمثله (همانجا، ص32)، وَ ذَاهِهُ حَقِيقَةٌ وَ كُنْهُ تَقْرِيبٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ (همانجا، 36 و

عيون الاخبار الرضا عليه السلام، 151/1 و طرسی، 399/2)

عنوان کرد که شناخت خداوند متعال به مخلوقات است؛ و اسم هم از جمله خلائق است.

قرآن‌کریم می‌فرماید: «وَقُلْ رَبِّ رِزْنِي عَلِمًا» (طه، ۱۱۴) این آیه را در کنار آیه «الْقَدْ رَأَى مِنْ أَيَّاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (النجم، ۱۸) قرار دهیم. در آیه نخست به این استدلال می‌شود که برای معصومین علیهم السلام که شاخص ایشان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، فزونی و افزایش و حرکت به سوی علم و کمالات و در یک کلام معرفت نسبت به مهمترین مسئله یعنی الله صورت می‌پذیرد. از طرف دیگر خداوند متعال در داستان معراج بزرگترین آیات خود را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده است؛ تبیجه اینکه، بزرگترین آیات، بزرگترین معرفت را حاصل می‌کنند و هر که بزرگترین معرفت را بیابد بزرگترین خلق است و یکی از وجوده اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگترین خلق معرفی می‌کنند، می‌تواند همین تبیین باشد. از این رو معرفت الهی در اسماء و صفاتش نهفته شده است و آیات الهی همه اسماء اویند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جایگاهی پا می‌گذارند که هیچ کس قبل از ایشان به بدن راه نیافته است «وَكَانَ قَابِ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنِي» اما در این نزدیکترین جایگاه هم می‌بینیم که خداوند متعال به ایشان آیات بزرگ را نشان می‌دهد؛ یعنی حتی در آن سطح از معرفتم که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راه نیافته است بحث از آیات الهی است (نک: حدیث معراج).

دقت به این نکته ضروری است که بزرگترین اسم خدا بزرگترین آیت اوست و شناخت آن آیت نیز برترین شناخت است؛ چراکه با شناخت بزرگترین آیت، خدای متعال را از تمام صفات والای آن آیت بزرگ هم تسبیح و تقدیس می‌کنیم و معرفیم به اینکه خالقی که خلقی به این عظمت دارد، خود چه عظیم است، خالق خلقی به این کرامت دارد، خود چه کریم است و قس علی هذا. از این باب است که ائمه معصومین علیهم السلام اجمعین، اسماء و صفات را به خود منتبه می‌کنند؛ چراکه ایشان بزرگترین آیات خداوند متعال برای بشریت هستند.^۱

1. نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ الْآيَاتُ وَنَحْنُ الْبَيِّنَاتُ وَنَحْنُ حُدُودُ اللَّهِ (مناقب آل ابیطالب، 3/272).

به این عبارات توجه کنید: نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا (کلینی، 144/1) نحن الأولون، الآخرون، السابقون، الشافعون، كلمة الله، خاصة الله، أحباب الله، وجه الله، أمناء الله، خزنة وحى الله، سدنة غيب الله، معدن التنزيل، مختلف أمر الله، منتهى غيب الله، محال قدس الله، الولاة، الهداة، الدعاة، السقاة، الحماة، من آمن بنا آمن بالله، من رد علينا رد على الله، من شک فینا شک فی الله، من عرفنا عرف الله، من تویی عننا تویی عن الله، من تبعنا أطاع الله، نحن الوسیلة إلى الله، الوصلة إلى رضوان الله، لنا العصمة والخلافة والهداية، نحن معدن الحکمة و باب الرحمة، نحن کلمة التقوی و المثل الأعلى والحجۃ العظمی، و العروة الوثقی، التي من تمسک بها نجا و تمت البشری... (حافظ بررسی، 61) با استناد به این روایات که فراوان در کلام معصومین علیهم السلام بیان شده است، پر واضح است که ائمه علیهم السلام اسماء الله هستند و هر حرکتی در مسیر الى الله جز با توجه به ایشان و عبور از مسیر ایشان ممکن نیست؛ چون ایشان اسماء الله هستند و خواندن خداوند جز به اسمائش روانوده و نتیجه خواندن هم شناخت خداوند متعال است «من آمن بنا آمن بالله، من رد علينا رد على الله، من عرفنا عرف الله» مگر ایمان جز در نتیجه شناخت و پذیرش با قلب است؟ «قَالَتِ الْأَعْرَابُ إِمَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلُ الْأَيَمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (الحجرات، 14) پس شناخت خداوند حاصل نمی شود مگر به شناخت ائمه معصومین علیهم السلام. از آنجا که ابزار شناخت، اسماء معرفی شده‌اند پس می‌توان به این نتیجه رسید که دلالت اسماء بر ائمه علیهم السلام اجمعین است، و از این جهت است که اسم الله را غیره دانسته‌اند.

اسمُ اللَّهِ غَيْرُهُ، برای بیان این است که: هیچ یک از نام‌های او عَلَمٌ شخصی او نیست، چنانچه جمعی بیان کرده‌اند که «اللَّهُ» عَلَم است. و جمعی نیز گمان برده‌اند که «الرحمن» نیز عَلَم است (قروینی، 274/2) فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَّ اللَّهُ؛ بیان این است که: چون اسم او غیر اوست، حادث است (همانجا، 277/2).

حال نزاع بر سر این نکته است که آیا اسم، عین مسمی است؟ یا غیر مسمی می‌باشد؟ از نظر فلاسفه، اسماء و صفات، عین ذات هستند، و از نظر عرفا، اسماء و صفات به وجهی

عین مسمی و به وجهی غیر مسمی محسوب می‌شوند، نکته قابل توجه دیگر این است که از نظر حکما و عرفاء، تصور ذات، بدون صفات کمالیه، چند عیب اساسی دارد:

1. نفی و تعطیل ذات

2. نقص ذات

3. نفی و تعطیل توانائی عقل در شناخت واجب

لذا حکماء و عرفاء، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت شناسی، مسأله اسماء و صفات را با مسأله ذات مرتبط می‌دانند و از نظر آنان انکار صفات هم به منزله انکار ذات است و هم به منزله انکار معرفت به ذات، ملاصدرا در شرح این کلام معصوم که «نفی عبارت است از ابطال و عدم...» می‌گوید: «هر کس از او معانی صفات را نفی کند، وجود ذات و علم و قدرت و اراده، و شناوی و بینایی او را انکار کرده است» (قزوینی، 93/3) همچنین «صفات او ذات اوست و ذات او، صفات اوست؛ نه اینکه آنجا چیزی به نام ذات و چیز دیگری به نام صفت باشد تا ترکیب در خداوند لازم آید، خداوند از این، مبرا و برتر است؛ بنابراین ذات او، وجود و علم و قدرت و حیات و اراده و شناوی و بینایی است، او نیز موجود است و عالم و قادر و حی و اراده کننده و شنوا و بیناست». (همانجا، 339)

جوادی آملی نیز، در معرفی گروه معطله و بیان معنای تعطیل می‌نویسد: «اطلاق تعطیل و معطله در چند مورد است: نفی صفات ذاتی واجب، انقطاع فیض واجب تعالی و حدوث زمانی ماسوی الله، و اعتقاد به ناتوانی عقل در شناخت واجب تعالی و صفات او» (جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه، 375) بنابراین از نظر حکما و عرفاء، مسأله نفی صفات ذاتی، هم در حوزه «وجودشناسی» و هم در حوزه «معرفت شناسی» مطرح است؛ لذا، وجود و علم و قدرت صفاتی هستند که اعتقاد به عینیت آنها با ذات، لازمه اعتقاد به موجودیت خداوند است و هر یک از این صفات، کمالی برای واجب الوجود تلقی می‌شوند و ذات فاقد کمالات مذکوره، ذاتی است ناقص و معلول که به علت وجودبخش و کمال دهنده دیگری محتاج است، اوصاف کمالی الهی، عین ذات اوست و چنین ذاتی به حکم عقل کامل‌تر از ذاتی است

که او صافش عین ذات او نبوده و زائد بر ذات باشد (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71).
برخی به روایات خروج از حدین؛ «حدّ تعطیل و حدّ تشییه» تمسّک جسته و معتقدند
که منظور ائمه علیهم السلام از نفی تعطیل، نفی تعطیل صفات از ذات است و مسلمان باید
قابل به نفی صفات از ذات باشد که بر این آراء چند اشکال وارد است: اولاً، منظور از
تعطیل، نفی وجود است، نه نفی صفات، نفی صفات از ذات، ملازمتی با نفی ذات ندارد و
آنچه امام علیه السلام در روایت خروج از حدین فرموده‌اند – با توجه به صدر و ذیل سخن
– به خوبی گواه است که سخن امام دلالت بر خروج از نفی وجود دارد، نه خروج از نفی
صفات. (کلینی، 110/1) سائل به امام عرض کرد: «فقد حددته اذ اثبّت وجوده؛ چون
وجود او را اثبات کردی پس محدودش نمودی» حضرت در پاسخ فرمود: «لم احده و لكنّي
اثبته، اذا لم يكن بين النفي والاثبات منزلة؛ محدودش نكردم، بلكه اثباتش كردم؛ زيرا بين
نفي و اثبات مرتبه‌ای نیست.» در فراز دیگری نیز امام(ع) می‌فرمایند: «من نفاه فقد انکرره؛
کسی که او را نفی کند، پس به تحقیق او را انکار کرده است». همچنین در روایت امام
رضا(ع) هنگامی که محمد بن عیسی به امام عرض کرد: «انه شیء لا كالاشیاء، اذ فی نفی
الشیئیة عنه ابطاله و نفیه؛ همانا او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر، چه. در نفی شیئیت از
او، ابطال و نفی اوست» امام علیه السلام نیز قول و نظر او را تصدیق می‌کنند و می‌فرمایند:
«صدقت و اصبت؛ راست گفتی و به حقیقت رسیدی» (صدقوق، 107).

در روایات امام باقر و امام جواد علیهم السلام نیز «شیئیت حقيقی» به منزله وجود داشتن
تلقی شده و سخنان آن بزرگواران ناظر بر جنبه عینیت صفات با ذات نیست. روایت امام
صادق(ع) در بیان مذهب صحیح توحید و مسأله صفات، ناظر بر هر دو مسأله نفی تعطیل
در وجود و موجودی، و نفی تشییه صفات خالق و مخلوق است؛ نکته اول؛ یعنی نفی تعطیل
در وجود را با جمله «هو الله الثابت الموجود» و نکته دوم؛ یعنی نفی تشییه را با جمله
«تعالى الله عما يصفه الواصفون» بیان می‌فرمایند (کلینی، 135/1) لذا هیچ یک از این
بیانات ائمه معصومین(ع) ناظر بر «اثبات صفات عین ذات» نیست و معادل دانستن «نفی

صفات از ذات» با «نفی ذات» وجه عقلی و شرعی ندارد.

در صورت عینیت؛ نفی صفات به منزله نفی ذات است

اگرچه از نظر عرفانی، ذات حق در حاق واقع، مرکب نبوده و بسیط مخصوص معرفی

می‌گردد، اما از نظر «شناسنامه» عرفانی ذات الهی را ذو مراتب معرفی می‌کنند:

۱. احادیث ذات، که در آن به هیچ وجه کثرتی را اعتبار گنجائی نیست، و در این مرتبه،

غایب هویت را نه اسمی است و نه صفتی و عینی.

۲. احادیث اسماء و صفات؛ که همه اسماء و صفات، مع کثرتها التی لا تحصى، با ذات

یکی است.

۳. احادیث افعال و تأثیرات و مؤثرات

حال اگر نفی صفت از ذات به معنی تعطیل باشد، این ایراد وارد خواهد بود و اگر

صفات عین ذات باشند، باید مرتبه احادیث نیز دارای اسم و صفت باشد و اگر اسم و صفت

حدّ و تعین هستند، با توجه به عینیت صفات و ذات، ذات نیز باید متعین و محدود باشد، و

اگر اسم و صفت در مرتبه احادیث از ذات دور باشد، با نفی اسم و صفت از ذات، ذات هم

مورد نفی قرار خواهد گرفت؛ بنابراین باید گفت، انکار اسم و صفت هیچ ملازمتی با انکار

ذات ندارد و می‌توان ذات را بدون تعین اسمی و صفتی مورد قبول قرار داد و اسماء و

صفات هیچ عینیتی با ذات ندارند؛ همچنین با توجه به اینکه اسم و صفت از مرتبه احادیث

ذات به خاطر متعین بودن و مسدود بودن اسماء و صفات به دور است؛ بنابراین اعتقاد به

«عینیت اسماء و صفات با ذات» یعنی خروج از کمال توحید؛ زیرا «کمال التوحید نفی

الصفات عنه» (سیدرضی، خطبه اول).

صفت یعنی حدّ، یعنی تعین و این معنا با کمال توحید که نفی صفات از ذات الهی است

سازگاری ندارد؛ چه آن صفات «عین ذات» باشد و چه «زاد بر ذات» اسماء و صفات

مخلوق‌اند، پدیده‌اند؛ نخستین چیزی که از ذات پدیده آمده، حضرت اسماء و صفات است؛

بنابراین چگونه ممکن است ذات، متصف به صفات باشد؟ لاحدهی باحد، و لا تعینی با تعین

سازگار نیست؛ ذات الهی لا حد و لا تعین است، در حالی که اسماء و صفات حدود و تعین می‌باشند؛ بنابراین، هم از نظر وجودشناسی و هم از نظر معرفت شناسی، نمی‌توان ذات الهی را متصف به اسماء و صفات دانست، اسماء و صفات که مخلوقند، خود از جلالت و عظمت ویژه برخوردارند که از جهت وجودشناسی و معرفت‌شناسی، انسان در آن حیران و سرگردان است و هیچگاه به عمق و کنه اسماء و صفات الهی، در حالی که مخلوق اند، دست نمی‌یابد؛ تا چه رسید به حقیقت ذات الهی که در آن «جفّ الفلم» (بزرگ مقام، کیهان اندیشه، شماره 71).

بيانات و نظریات ائمه معصومان علیهم السلام که ناظر بر نفی صفات از ذات است، به نفی «صفات زائد بر ذات» معنا شده و در شرح آراء ائمه معصومین، لفظ «زاده» را کنار صفات قرار داده و آنها را بر وفق آراء خود تفسیر می‌نمایند، در حالی که صریح روایات ناظر بر نفی صفات از ذات است؛ کمال التوحید نفی الصفات عنه (صدق، توحید، 57؛ کلینی، 190/1) کمال الاخلاص نفی الصفات عنه (کلینی، 190/1) نظام توحید الله نفی الصفات عنه (صدق، 34) الممتنع من الصفات ذاته (کلینی، 190).

اما استدلال مبتنی بر ذیل روایاتی چون «الشهادة كلّ صفة غير الموصوف و شهادة كلّ موصوف أنه غير الصفة» با این بیان که دلیل مزبور که شهادت بر غیریت باشد، فقط شامل وصف زائد می‌شود؛ چون صفتی که عین ذات است، شهادت بر غیریت نمی‌دهد، بلکه در این حال، هم وصف شهادت بر عینیت می‌دهد و هم موصوف، شاهد بر آن می‌باشد... از شهادت دو جانبه بر غیریت، می‌توان فهمید که مدعّاً سلب خصوص وصف زائد است، نه اعم از آن و صفتی که عین ذات باشد (شرح حکمت متعالیه، 440) استدلالی ناقص و نارسا است؛ زیرا این استدلال، در صورتی کارساز و قابل قبول است که «صفت عین ذات» باشد، اما وقتی صفت، حد و تعین است و ذات الهی لا حد و لا تعین، هیچگاه صفت نمی‌تواند عین ذات باشد؛ بنابراین اعتقاد به صفات عین ذات، خروج از کمال توحید و کمال اخلاص است؛ ذات الهی متصف به هیچ صفتی نیست، اگر اعتقاد به زیادت صفات، دلیل بر جهل – معرفت – به خداوند است؛ انتساب صفات به ذات، دلیل بر خروج از کمال توحید است.

از واجب الوجود که بسیطه الحقيقة است، جز ذات او همه چیز سلب می‌گردد؛ چه صفات عین ذات باشد و چه صفات زائد بر ذات «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 1/153) او وجود دهنده و کمال دهنده به اسماء و صفات است.

دیگر سخن آنکه، کمال ذات به ذات است نه صفات، عرفاً معتقدند که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ به عبارت دیگر، کمال واجب را در اتصاف به وصف عنوانی می‌دانند که اتصاف موصوف به آن، نیازی به سبب جداگانه ندارد و این کمال، نه در اتصاف وی به وصف اضافی محض، و نه در اتصاف او به وصف فعلی است (شرح حکمت متعالیه، 2/348) اگر کمال ذات وابسته به کمال اوصاف باشد، باید «مرتبه احادیث ذات» که در آن به عقیده عرفاً اسم و صفت نیست، از مرتبه «احدیت اسماء و صفات» ناقص‌تر باشد، و این خلاف فرض عرفاست؛ زیرا مرتبه احادیث اسماء و صفات، کمال خود را از مرتبه ذات دریافت می‌کند، و در واقع مرتبه اسماء و صفات، نخستین جلوه و کثرت است که در وجود پدید می‌آید؛ بنابراین کمال ذات، وابسته به اسماء و صفات نیست، ذات بذاته دارای کمال است «هو نفسه و نفسه هو» (کلینی، 1/153)

مضافاً اینکه، اگر صفت، عین ذات و ذات، عین صفت باشد، دیگر نمی‌توان مدعی شد که کمال ذات وابسته به کمال اوصاف اوست؛ زیرا آن عینیت، بر این وابستگی تقدم خواهد داشت؛ وابستگی نشانه نقص است؛ بنابراین، اعتقاد به وابستگی ذات به صفات، به معنی ناقص دانستن ذات است؛ در صفات فعل هم، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد؛ زیرا صدور فعل، مؤخر از وجود است و ذات علت صدور فعل است و فعل معلول او؛ در ذات الهی که بسیط محض است، ذات نمی‌تواند مستکمل به صفات خود باشد. (بزرگ مقام، محسن، شماره 71)

از سویی دیگر، اسم و صفت حدّ و تعیّن است، عرفاً از طرفی معتقدند که اسم و صفت حدّ و تعیّن است و لذا در مرتبه احادیث ذات، اسم و صفت راه ندارد، ملاصدرا در شرح اصول کافی می‌گوید: «هر اسم و صفتی محدود است، پس آفریننده اشیاء، غیر اسماء و صفات خود است، تمامی اسماء و صفات، موصوف به حدّ و دارای اسم؛ بنابراین، واجب

تعالی که به ذات خود آفریننده اشیاء است، غیر هر اسم و صفت است... ذات خداوند را غیر از او، کسی نمی‌شناسد، پس ثابت شده که ذات او غیر اسماء و صفات اوست؛ چون آنها معروف و شناخته شده‌اند» (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 414/3 و 415) ذات لا تعین است و اسم و صفت، حدّ و تعین؛ بنابراین اسم و صفت نمی‌توانند عین ذات باشد، توحید خالص و کامل آن است که ذات را بدون تعین و حدود و وصف بدانیم، اسم غیر مسمی و موصوف غیر صفت است؛ عالم اسماء و صفات، عالم آیات و علامات است و آنها بیند که انسان را به سوی خداوند دلالت و راهنمایی می‌کنند. او موصوف بالآیات و معروف بالعلامات است.

سنت عرفا در عقیده به عینیت و اتحاد اسم و مسمی، موصوف و صفت و صفات و ذات الهی، مخالف سنت انبیاء و اولیاء عظام است؛ زیرا، انبیاء و اولیاء علیهم السلام در معرفی ذات، اعلام قصور و نقص و ناتوانی می‌کنند و می‌فرمایند: تاہت فی ادنی ادانیها، طامحات العقول (صدقه، 41) لا تتكلّموا فی ذات الله (کلینی، 125/1) الله اکبر من ان یووصف (همانجا، 159/1) کلّت الالسن عن نعت ذاتک (رضی الدین حلّی، 74) اجل و اعز من ان تحیط العقول بمبلغ وصفک (همانجا، 79) انت بالمنظار الاعلی، حیث یقعر دونک علم العلماء (همانجا، 101) فليس لإحد ان یبلغ شيئا من وصفک و یعرف شيئا من نعتک، الا ما حددته و وصفته و وقته عليه (همانجا، 464) سئلت الانبیاء عنه، فلم تصفه بحد و لا ببعض، بل وصفته بفعاله و دلّت عليه بآیاته (کلینی، 193/1) اعجز الاوهام ان تنال الا وجوده و حجب العقول عن ان تتخیل ذاته (صدقه، 72) این همه نهی و اظهار عجز از وصف و توصیف در ذات، تنها برای عوام از مردم نیست، بلکه حکم آن عام است و عوام و عقلا و علما را جمعا دربردارد، اگر برای انبیاء و اولیاء(ع) توان و اجازه وصف من عندي، و وصف متکی به عقل و معرفت بود دیگر ضرورت نداشت که ائمّه معصومین بفرمایند: لا اصفک الاّ بما وصفت به نفسک (صدقه، 136/1) لا یوصف الاّ بما وصف به نفسه (همانجا، 187) اصف الهی بما وصف به نفسه (صدقه، 79) نفی توصیف من عندي از جانب معصوم، خود نهی ارشادی برای غیر معصوم در توصیف متکی به عقل خود است. بنابراین، استدلال و

منطق کسانی که معتقدند: «مفاد این‌گونه روایات، همینقدر است که خدای سبحان، خود را به صفات کمال وصف فرموده است، ما نیز به حکم عقل و به معارضت فرموده معصوم خدای سبحان را باید به صفات کمال وصف کنیم» (کلمه علیا، 17) خالی از مسامحه نیست؛ زیرا سخن بر سر این است که معصومین - که متصل به وحی‌اند - خود را از توصیف من عنده به دور داشته و خویشتن را توصیف کننده «بما وصفت به نفسک» معرفی می‌کنند و این توصیف را توصیف افعال الهی می‌دانند «وصفتہ بفعاله» بنابراین توصیفی را که «عقل به معارضت فرموده معصوم» تجویز می‌کند، توصیف فعل الهی است، نه توصیف به «صفات کمالی ذات».

نه عقل را به ذات الهی، راهی است و نه وصف و اسم را با ذات، همانندی؛ زیرا وصف و اسم، حد و تعیین هستند و ذات نمی‌تواند متعیین باشد، اسماء و صفات، مخلوق ذاتند، آنها فعل حقند، «حقیقت وجود» اسم الله است، وصف الله است که انسان را به سوی خداوند هدایت و راهنمایی می‌کند. به فرموده امام صادق(ع): «ذلّنی حقیقت الوجود علیه» (همانجا، 28) حقیقت وجود، غیر اوست؛ او همان اسم اعظم و مخلوق و صادر نخستین، مشیة الله و عقل اول و نور حضرت خاتم الانبیاء است که به وجود او همه عالم خلق گردیده است، اسم و صفت دلالت علی الله‌اند، دال عین مدلول و موصوف عین صفت نیست؛ اینکه آیه شریفه می‌فرماید: «سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين» (الصفات، 159 و 160) قید «الا عباد الله المخلصين» آن‌گونه که برخی می‌پندارند (شرح حکمت متعالیه، 452/2) تجویز توصیف من عنده ذات، به وسیله عباد مخلص نیست، بلکه معرفی الگوهای راستین توصیف کنندگان است که خداوند را جز به آنچه که خود توصیف کرده، وصف نمی‌کند.

مسئله «عدم تجویز توصیف ذات» مسئله دیگری را در متون اسلامی قابل طرح می‌سازد که تحت عنوان «توقیفیت اسماء» قابل بحث و بررسی است، علی‌رغم نظریه‌ای که قائل است «از ظاهر بعض آیات و روایات عدم توقیفیت اسماء مستفاد است» (کلمه علیا، 5) باید گفت

این مسأله آنچنان جایگاه روشی در روایات دارد که مرحوم ملاصدرا در کتاب شرح اصول کافی در شرح حدیث 272 می‌نویسد: «بنابراین واجب است که بدانی صفات الهی برتر و بزرگتر از آن است که کسی به کنه و حقیقت آن تواند رسید — برای این که کسی در تعطیل و در تشییه نیفتد — و چون کار در صفات الهی، بر این گونه است؛ یعنی هر کدام از آنها را حقیقتی الهی و وجودی ربانی، بدون کثرت و تعدد می‌باشد، امام(ع) به توقیفیت (بازداشت) شرعی درباره آنها دستور داده و بر آنچه که در کتاب و حدیث آمده، بسنده کرده و فرمان به باز ایستادن از غیر آنها صادر نموده است (ملاصدرا، شرح اصول کافی، 301).

نتایج مقاله

طبق بررسی‌های به عمل آمده از روایات معصومین(ع) ما حصل سخن اینکه:

- 1- شیئیت وجه مشترک خالق و مخلوق است؛ لذا تنزیه، تشییه، تعطیل، تحدید و تعریف در این مدار معنا می‌یابد
- 2- ذات الهی را هیچ اسم و صفتی نیست و عقل بدان ذات راهی ندارد، جز اقرار به موجودیت (شیئیت) آن ذات (خروج از حد تعطیل) و تأکید بر روایات نفی الصفات عنه
- 3- اسماء و صفات الهی مخلوقات الهی هستند؛ لذا هیچ عینیتی میان اسماء و صفات با موصوف و مسمی (ذات) وجود ندارد (خروج از حد تشییه و تأکید از تنزیه در این مقام مفهوم می‌یابد).
- 4- اسماء و صفات، دلیل وجود حضرت حقّ اند، و نه عین او و اسماء و صفات تکوینی (عینی) و لفظی، آنها مخلوق پروردگارند و تأکید بر روایات اثبات الصفات له از این باب است
- 5- شناخت؛ تشییه‌ی- تمثیلی تا تعطیل صورت نگیرد، لذا در پس این تشییه و تمثیل، تنزیه است تا تحدید و تعریف نسبت به ذات محقق نشود.

الگوی هستی‌شناسی روایات



کتابشناسی

1. القرآن الكريم
2. الصحيفة السجادية
3. ابن أبي الحميد، عزالدين أبو حامد؛ شرح نهج البلاغة، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، 1337 ش.
4. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی؛ تحف العقول؛ تحقيق: غفاری، علی اکبر؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1404 ق.
5. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی؛ مناقب آل ایطاب؛ قم؛ علامه؛ 1379 ق.
6. ابن فارس، احمد؛ معجم مقاييس اللغة؛ تحقيق: هارون، عبدالسلام محمد؛ قم؛ مكتب اعلام الاسلامی؛ بی تا.
7. ابن منظور، محمد بن مكرم؛ لسان العرب؛ بيروت؛ دار صادر؛ بی تا.
8. العسكري، حسن بن عبدالله؛ الفروق فی اللغة؛ بيروت؛ دار الآفاق الجديده؛ بی تا.
9. برقي، احمد بن محمد بن خالد؛ المحاسن؛ تحقيق: محدث، جلال الدین؛ قم؛ دارالكتب الاسلامیه؛ 1371 ش.
10. پاتنجی احمد، فقه الحديث مباحث تقلیل به معنا، دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، 1393 ش.
11. جوادی آملی، عبدالله، صورت و سیرت انسان در قرآن کریم، مرکز نشر اسراء، قم، 1390 ش.
12. حافظ برسی، رجب بن محمد؛ مشارق انوار الیقین؛ بيروت؛ اعلمی؛ 1422 ق.
13. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن؛ الفصول المهمة فی اصول الانماء؛ تحقيق: القائی، محمد بن محمدالحسینی؛ قم؛ مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)؛ 1418 ق.
14. خمینی موسوی، روح الله؛ شرح دعای سحر؛ ترجمه: فهی، احمد؛ تهران؛ اطلاعات؛ 1376 ش.
15. همو؛ دانشنامه امام علی علیه السلام؛ تهران؛ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ 1387 ش.
16. سیحانی، جعفر؛ مفاهیم القرآن؛ قم؛ مؤسسه سیدالشهداء العلمیة؛ 1381 ش.
17. سیدرضی، محمدبن حسین، نهج البلاغه، بی تا.
18. شهرستانی، محمدبن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ قم؛ 1367 ش.
19. صدوق، محمد بن علی، عیون الاخبار الرضا(ع)؛ تحقيق: لاچوردی، مهدی؛ تهران؛ نشرجهان؛ 1378 ق.
20. همو، الاعتقادات؛ ترجمه: حسنی؛ تهران؛ انتشارات اسلامیه؛ 1371 ش.
21. همو، التوحید؛ تحقيق: حسینی، هاشم؛ قم؛ جامعه مدرسین؛ 1398 ق.
22. طبرسی، احمد بن علی؛ الاحتجاج؛ تحقيق: خرسان، محمدباقر؛ مشهد؛ نشر مرتضی؛ 1403 ق.
23. فخررازی، محمدبن عمر؛ شرح اسماء الحسنی (لوامع البینات)؛ قاهره؛ مکتبة الكلیات الازھریه؛ 1396 ق.
24. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم؛ هجرت؛ بی تا.
25. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، بی تا.
26. قزوینی، ملاخلیل بن غازی؛ صافی در شرح کافی؛ تحقيق: درایتی، محمدحسین و احمدی جلفایی، حمید؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1429 ق.

27. قیسی القبروانی، ابن محمد مکی ای طالب؛ مشکل اعراب القرآن؛ تحقیق: سواس، یاسین محمد؛ دمشق؛ دارالیمامه؛ 1429 ق.
28. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ تحقیق: موسوی جزائری، طیب؛ قم؛ دارالکتاب؛ 1367 ق.
29. قیصری، محمد داود؛ شرح فصوص الحكم؛ تحقیق: آشتیانی، جلال الدین؛ تهران؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ 1375 ش.
30. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی؛ البد الامین و الدرع الحصین؛ بیروت؛ مؤسسه الاعلمی للمطبوعات؛ 1418 ق.
31. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی؛ تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران؛ دارالکتب الاسلامیه؛ 1407 ق.
32. همو، الکافی؛ ترجمه: مصطفوی، سیدجواد؛ تهران؛ کتابفروشی علمیه اسلامیه؛ 1369 ش.
33. مجذوب تبریزی، محمد؛ الهدایا لشیعة ائمه الہدی؛ تحقیق: درایتی، محمدحسنین و قیصری‌ها، غلامحسنین؛ قم؛ دارالحدیث؛ 1429 ق.
34. مجلسی، محمدیاقر؛ بحار الانوار؛ بیروت؛ دارالحیاء التراث العربی؛ 1403 ق.
36. مجموعه‌ای از نویسندهای، موسوعة المصطلحات علم الكلام الاسلامی؛ بیروت، مکتبه لبنان ناشرون؛ 1998م.
35. ملاصدرا، محمدبن ابراهیم، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجه‌ی، تهران، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، 1366 ش.